

## نظامالدین قاری و دیوان البسه

محمدکاظم کهدویی

کتاب البسه یکجا به نظم البسه ام  
ملازمیش به من گفت از پی این وجه  
یکی خرید ولی قیمتم هنوز نداد  
به هرزه گیوه مدرکان بخورد و برد و نهاد  
(ص ۱۱۷)

مولانا نظامالدین محمود قاری یزدی، از شاعران صاحب نام در گونه‌ای خاص از شعر فارسی است که به سال ۸۶۶ق، آستین قضا، چراغ زندگانیش را خاموش کرده است. نظامالدین قاری، صاحب دیوان البسه، بنا به قولی، دو سال بعد از وحشی بافقی و سه سال قبل از محتشم کاشانی وفات یافته است.<sup>۱</sup> سه نفر از شاعران پارسی‌گوی که در باب اشعار مضاحک و تقلیدی در ادب فارسی، بانی و پیشوای مدرساهای شده‌اند، عبارتند از: عبید زاکانی (متوفی به سال ۷۷۱ یا ۷۷۲ق)، ابواسحاق اطعمه، صاحب دیوان اطعمه (متوفی ۸۲۷ یا ۸۳۰ یا ۸۳۷ق) و نظامالدین محمود قاری یزدی.

چنین که دختر فکرم جهیز معنی یافت  
سزد که حجله رخت از برای او باشد  
همه ز جامه رنگین وعظ می‌گوییم  
که هر کجا که عروسی است رنگ و بو باشد  
در سرزمین هندوستان نیز گاهی شاعرانی خوش استعداد، به همین شیوه شعر سروده‌اند که از جمله آنها شاعری است بهنام «میرعبدالواحد ذوقی بلگرامی» که وی نیز دیوانی دارد بهنام



«شکرستان خیال» که مشتمل است بر نظم و نثر، در وصف حلويات و شیرینی‌ها، به همین مناسبت هم در این منظومه «ذوقی» تخلص می‌کند؛ در حالی که تخلص اصلی او «واحد» است؛ بنابراین در تذکره‌ها گاهی تحت عنوان «ذوقی» و گاهی با نام «واحد» از او یاد شده است. در تذکره «شمع انجمن» این‌گونه معرفی شده است: «سخن شیرینش به گلوسوزی نبات است و شعر آبدارش به گوارایی آب حیات»<sup>۲</sup> نمونه‌ای از شعر وی چنین است:

آیا بود تواضع صحنی به ما کنند	«آنانکه پرده از رخ لوزینه وا کنند
لازم بود که حق غریبی ادا کنند	نان از تنور بهر مربا جدا شده است
اهمال در تناول فرنی چرا کنند»	در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
پنهان رچشم بد به لبس آشنا کنید	«انجیر را زشاخ درخت ارجدا کنید
بر کام دل زمحت زندان رها کنید	هنگام آن شده که اسیران انبه را
نوشش کنید و مخلص خود را دعا کنید» <sup>۳</sup>	آورده‌ام برای شما شربت انار
آب گردید دل شیر به الفت سوگند» <sup>۴</sup>	«در تمنای ملاقات شکر ای ذوقی
که از یاد زلابی <sup>۵</sup> محو پیچ وتاب می‌گردد» <sup>۶</sup>	«نه تنها دل زذوق بر فیم بیتاب می‌گردد» <sup>۷</sup>

همان‌گونه که ابواسحاق اطعمه، انواع طعامها و نوشیدنیها را موضوع اشعار خود قرار داده بود، محمود قاری یزدی نیز سخن خویش را خاص البسه ساخت و اشعارش همه مربوط به فن خیاطی است و اگرچه شاید به اندازه ابواسحاق اطعمه، در شیوه سروden دیوان خود موفق نبوده و کارش تقلیدگونه باشد، از نظر ذکر انواع لباسها و پارچه‌ها و بافتینها و ... بسیار ارزشمند است و خوانندگان را با سبک و سیاق پوشش و البسه و اقمشة روزگار صفویان و حتی قبل از آن، آشنا می‌کند. از ملاحظه دیوان البسه معلوم می‌شود که تا چه اندازه اصطلاحات و اسمای لباسها، از آن زمان تا عصر حاضر، تغییر کرده و نامها و اصطلاحات جدیدی به جای آنها به وجود آمده است و حتی بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات دیوان وی از بین رفته‌اند که این فرایند دیوان البسه نظام‌الدین را، به لحاظ ثبت آن اصطلاحات برای محقق امروزی ارزشمندتر کرده است.

به پیش گفته قاری زشعر بافده بگو ملاف که نازند پیش روی شال<sup>۸</sup>



در خصوص زندگی و احوال قاری، جز اندک مواردی که از دیوان او به دست می‌آید، (قاری، ص ۹۰) اطلاعی در دست نیست. تذکره‌هایی چون آتشکده آذر (آذر بیکدلی)، هفت اقلیم (امین احمد رازی)، مجمع الفصحا (رضاقلی خان هدایت)، شمع انجمان (نواب صدیق حسن خان)، تذکرہ حسینی (دوست حسین سنبه‌لی)، نتایج الافکار (قدرت ... گوپا موی)، تذکرہ نصرآبادی (محمد طاهر نصرآبادی)، تذکرہ شبستان (محمدعلی مدرسی) و تذکرہ میکله (محمدعلی وامق) از او نامی نبرده‌اند. اردشیر خاضع در تذکرہ سخنوران یزد و ادوارد براون در تاریخ ادبی ایران از او یاد کرده‌اند. تذکرہ شعرای یزد (عباس فتوحی یزدی) نیز مطالبی را نقل کرده که همان بیان ادوارد براون در تاریخ ادبی است.

از مقدمه دیوان البسه هم مطالبی، که راهنمای زندگی قاری باشد، به دست نمی‌آید، حتی دیباچه منتشری که نظام‌الدین قاری در آغاز دیوان خود آورده، نوری بر تاریکی تاریخ حیات شاعر نمی‌افکند و مقدمه میرزا حبیب اصفهانی بر دیوان البسه هم مطالبی در خصوص حیات و مرگ و زندگانی شاعر به دست نمی‌دهد و تنها به ذکر پاره‌ای از ویژگی‌های دیوان، اشاره کرده است.

مرحوم دکتر معین ذیل نام نظام قاری آورده است که «نظام‌الدین قاری، شهرت محمود بن امیر احمد یزدی از شاعران قرن نهم هجری (متوفی ۹۹۳ ق). شهرت وی به خاطر منظومه‌ای است که به تقلید از بسحق اطعمه که در اشعار خود به توصیف طعامها و غذاها پرداخته بود، در توصیف البسه و اقمشه پرداخته است».<sup>۸</sup>

مرحوم خیامپور ذیل نام (قاری یزدی) وفات او را به سال ۹۹۳ ق نوشته است.<sup>۹</sup> براون نیز ذیل «محمود قاری یزدی» فوت او را سال ۹۹۳ ق / ۱۵۸۵ م نوشته است.<sup>۱۰</sup> براون در بحث مربوط به ابواسحاق اطعمه، به ذکر نظام‌الدین قاری پرداخته و ضمن بر شمردن معاصران وی<sup>۱۱</sup> چنین استنباط کرده که محمود قاری از شاعران نیمة دوم قرن نهم هجری است.

با آنچه درباره تاریخهای مختلف برای فوت نظام‌الدین قاری ذکر شد و همچنین توجه به اسامی شاعرانی که قاری بدانها اشاره کرده است<sup>۱۲</sup>، و زمانی که آنها زندگی می‌کردند، این گونه می‌توان استنباط کرد که تاریخ وفات وی، که برخی ۸۶۶ ق نوشته‌اند، صحیح به نظر نمی‌آید. از طرف دیگر شاعرانی که در سده دهم هجری می‌زیسته و گاه همشهری «قاری» نیز بوده‌اند، در



شعر یا نثر دیوان البسه، اشاره‌ای به آنها نشده است؛ برخی از این شاعران عبارتند از: لسانی شیرازی (متوفی ۹۴۲ ق)، فدایی شیرازی (متوفی ۹۲۷ ق)، غزالی مشهدی (متوفی ۹۸۸ ق)، وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱ ق)، محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ ق)، ثنایی مشهدی (متوفی ۹۸۴ ق)، عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ ق)، ظهوری ترشیزی (متوفی ۱۰۲۵ ق)، اهلی شیرازی (متوفی ۹۴۲ ق) و ... .

صفا، نظام‌الدین قاری را از شاعران نیمة دوم قرن نهم یاد کرده است.<sup>۱۳</sup>

در یک نگاه کلی در دیوان البسه، چنین به نظر می‌رسد که قاری نیز همچون دیگر شاعران در تفاخر و ستایش خویش اشعاری دارد که خود را در سروden دیوان البسه سرآمد و یگانه می‌داند و مدعی است که کسی دیگر نمی‌تواند همچون او در این میدان گوی سبقت ببرد:

<sup>۱۴</sup> «هر که با قاری کند دعوی به شعر البسه بحث با صوف مریع از جل خر می‌کند»

و در جایی دیگر گوید:

<sup>۱۵</sup> «ازاطلس فلک ارز آنکه خلعتی دوزی به قلد معنی قاری قصیر می‌آید»

یا:

<sup>۱۶</sup> «قاری این شعر که در البسه در می‌بافی به معانی تو هر بی‌سر و بی‌پا نرسد»

و یا:

<sup>۱۷</sup> «به وصف جامه‌ها قاری چو پرداخت در این طرز سخن همتا ندارد»

گاه نیز حسودان سخن خود را بسیار بی‌ارزش می‌کند و در مقایسه با شعر خود آن را «صوف قبرسی» می‌داند، شعرشان را همچون «جل» می‌شمارد، بنابراین در استقبال از غزل حافظ با مطلع:

«رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند»

می‌گوید:

نمائد بندقی و ریشه هم نخواهد ماند «نشان پوشی و نقش علم نخواهد ماند

<sup>۱۸</sup> «... سخن مگو به لباس ای حسود با قاری

و در تبعی از سخن حافظ که می‌فرماید:



«صبحدم از عرش می‌آمد خروش عقل گفت      قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند»  
گفته است:

«خازنان خلد قاری در معانی این دُرَ<sup>۱۹</sup>      بهر جیب حله‌ها گویی مهیا می‌کنند»<sup>۲۰</sup>

### محتوای دیوان البسه

در آغاز دیوانش، دیباچه‌ای به نثر آمده که آغاز آن چنین است: «نفايس حمد و اجناس ثنا خزائن افضال کریم خطاطپوشی را سزد که «الکبریا ردائی و العظمه ازاری» کسوت الوهیت و لباس روییت اوست».<sup>۲۱</sup>

پس از آن قصیده «آفاق و انفس» است با مطلع:

زانکه «الناس لباس» است کلام اخیار<sup>۲۲</sup>      نیست پوشیده بر اهل خرد و استبصر  
قصیده «جنگنامه موینه و کتان» که به طنز و مزاح و به صورت جنگی بین جامه‌های موین و کتانی است، موضوع بعدی دیوان البسه است:

سحر شد آستی و دامن جهان پر زر      ز پرتو علم خلعت مغرق خور  
و در آغاز داستان گوید:

کشید از سپه خویشن تمام حشر      «بهار آمد و کتان به جنگ موینه  
نوشت نامه به اتباع خویشن مخفی<sup>۲۳</sup>      که رخت حزم پوشید هان زهر کشور»<sup>۲۴</sup>  
عنایون دیگر این مثنوی عبارت است از: در آگاهی یافتن لشکر موینه از محاصره کتان، در عرضه دادن موینه لشکر خود را، در میدان آمدن و حرب کردن، در پشت دادن موینه از محاربۀ کتان.

بعد از آن منظومه‌ای است با عنوان «اسرار ابریشم» با مطلع:

غنجه سان گشت در قبا پیدا<sup>۲۵</sup>      نرم دست گلی زصوف کیا  
پس از آن، اشعاری است که به صورت غزل یا قصیده و دیگر قالبهای شعر که در اقتضای شعر شاعران متأخر یا متقدم سروده است:  
اوحدی:



چون توان شد ز وصل برخوردار	سر پیوند ما ندارد یار	قاری:
این فرو پیچ و آن دگر بگذار	چند از اندیشهٔ فش و دستار	
(ص ۲۲)		
		خواجو:
و اموال زنگ بر شه خاور نوشته‌اند <sup>۴</sup>	وجه برات شام بر اختر نوشته‌اند	
		قاری:
القاب بندقی به سراسر نوشته‌اند	او صاف شمله بر علم زر نوشته‌اند	
(ص ۲۳)		
		نمونه‌های دیگر:
دل به دنیا در نبند هوشیار	بس بگردید و بگردد روزگار	
		قاری:
خلق را رخت زمستان و بهار	بس بپوشید و بپوشد روزگار	
(ص ۲۶)		
		سید‌حسن ترمذی:
بتان سیه چشم مشکین ذوائب	سلام علی دارام الكواعب	
		قاری:
شی صوف مشکین صفت در غیاهب	لبسنا لباساً لطیف الجبائب	
(ص ۲۷)		
		عماد فقیه:
که شد بهشت برین کلبهٔ محقر ما	مگر فرشتۂ رحمت در آمد از در ما	



قاری:

رسد بر اطلس چرخی ز مرتب سرما  
گهی که شاهد والا درآید از در ما  
(ص ۳۶)

حافظ:

رونق عهد شباب است دگر بستان را  
می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را<sup>۵</sup>

قاری:

رونق حسن بهارست دگر کنان را  
گرم بازار ز شمسی شده تابستان را  
(ص ۳۷)

حافظ:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را  
به حال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را<sup>۶</sup>

قاری:

زبیریز ار گلیمی نازک آری در برم یارا  
به نقش آدهاش بخشم سمرقند و بخارا را  
(ص ۳۷)

کمال خجندی:

این چه مجلس چه بهشت این مقام است اینجا  
عمر باقی رخ ساقی لب جام است اینجا<sup>۷</sup>

قاری:

این چه خرگه چه تدق این چه خیام است اینجا  
چترمه رایت خور، ظل غمام است اینجا  
(ص ۳۹)

حافظ:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است  
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است<sup>۸</sup>

قاری:

بنای جبه کرباس سست بنیاد است  
بیار صوف که بنیاد پنه بر باد است  
(ص ۴۰)



سعدی:

کس ندانم که در این شهر گرفتار تو نیست<sup>۲۹</sup>

قاری:

کیست ای موینه درزی که هوادار تو نیست  
هیچ بازار چنین گرم چو بازار تو نیست  
(ص ۴۰)

حافظ:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت<sup>۳۰</sup>

قاری:

مرا اگرچه به بسترلت کتان انداخت  
ز روی صوف نظر بر نمی‌توان انداخت  
(ص ۴۲)

نیر کرمانی:

سر و بالای تو سر تا پاخوش است

قاری:

قد صوف سبز سر تا پاخوش است  
وان بز کتان به بر یک لا خوش است  
(ص ۴۳)

حافظ:

بلبلی برگ خوش رنگ در منقار داشت<sup>۳۱</sup>

قاری:

مرغ مرfonی گلی از شرب در منقار داشت  
بر گلستانی زکمخا ناله‌های زار داشت  
(ص ۴۳)

حافظ:

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست<sup>۳۲</sup>



قاری:

قیچجی بقچه رخت من و دستار کجاست  
وان کلاه و کمر و موزه بلغار کجاست  
(ص ۴۴)

شاه نعمت ا...:

دل ندارد هر که او را درد نیست  
وانکه این دردش نباشد مرد نیست

قاری:

جامه بی چاک صاحبدرد نیست  
غیر یکتایی به پوشش فرد نیست  
(ص ۴۴)

امیر خسرو دهلوی:

یارب که آن درخت گل از گلستان کیست؟<sup>۳۳</sup>  
وان پسته شکرشکن از نقلدان کیست؟

قاری:

باز این قماش‌های نفیس از دکان کیست  
وین طرفه رختهای نو از جامه‌دان کیست  
(ص ۴۵)

سعدی:

مشنو ای دوست که بعد از تو مرا یاری هست  
یا شب و روز بجز ذکر تقام کاری هست<sup>۳۴</sup>

قاری:

مشنو ای جبه که جز پیرهنم یاری هست  
یا بجز پیچش دستار مرا کاری هست  
(ص ۴۶)

سعدی:

روز وصلم قرار دیدن نیست  
شب هجرانم آرمیدن نیست<sup>۳۵</sup>

قاری:

چون زرم بهر نو خریدن نیست  
چاره جز کهنه را دریدن نیست  
(ص ۴۷)



سلمان ساوجی:

عنای همتش دو جهان زیر بال یافت<sup>۳۶</sup>

هر دل که در هوای جمالش مجال یافت

قاری:

قاف قطیفه شهپر او زیر بال یافت

بر چتر مرغ قبّه زر تا مجال یافت

(ص ۵۱)

جلال عضد:

کوی جانان از لطفت زحمت جان برنتافت<sup>۳۷</sup>

جان ما دوری زخاک کوی جانان برنتافت

قاری:

تافته تاب رخ شرب زرافشان برنتافت

با قری تن جامه چون با ماه کنان برنتافت

(ص ۵۲)

ظهیر فاریابی:

رقم کفر بر زمانه زدند

دوش چون زلف شب به شانه زدند

قاری:

رقم کفر بر زمانه زدند

ریشه شده را به شانه زدند

(ص ۵۸)

جمال الدین:

دل که از ما رفته بود اکنون به مؤا می‌رسد<sup>۳۸</sup>

مزده ای آرام دل کارام جانها می‌رسد

حافظ:

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است

ابواسحاق اطعمه این غزل حافظ را چنین استقبال کرده است:

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است

اگرچه بحث رطب پیش یار بی‌ادبی است

دراین میان دل ما سوخت کاین چه بلعجی است

نبات همدم چوب است و خار یار رطب

که بر طبقجه شمشاد و کاسه حلبی است

چه شیوه می‌کند آب نبات با دل ما



که از نبات گرو می‌برد چه گر عنبی است  
ز آتش سحر و جوشهای قیمشمی است  
بنای گلشن گیپا به پهلویش طنبی است

دگر مگوی که پالوده آب میویز است  
صفا و پختگی و ذوق دنبه کشک  
اساس نان تنک صفهایست خوش منظر

\*\*\*

**محمود قاری نیز همین غزل را بدین گونه آورده است:**

به طاقچه مه و خور جام و کاسه حلبی است	زاطلس فلکم پرده در طنبی است
به هم برآمده دستار کاین چه بلعجبوی است	به پرده شاهد کمخا و جلوه‌گر میخک
که گهگھی لکه بروی زباده عنبی است	به صوف از آن جهت انگورهای لقب کردند
سبب مپرس که آن را دلیل بی‌ادبی است	در اینکه صندلی بقچه‌کش پیا یه رسید
که متکای مهش گرد بالش طنبی است	به رختخانه قاری خرام و زینت بین
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است	زنظم البسه قاری به پارسی‌گویان
علاوه بر این، بیش از صد غزل دیگر به استقبال از حافظ، سعدی، خواجه، سلمان، جمال الدین، کمال الدین، سعد الدین جوهر، امینی، امیر حسن دهلوی، عطار، کاتبی، ناصر بخارایی، سلطان ابوسعید، همام تبریزی، عیید زاکانی، جلال طیب (طیب) و ... سروده شده که در این مقال بیش از این نمی‌گنجد.	

مقداری اشعار نیز به لهجه‌های محلی (فهلویات و شیرازیات) در دیوان آمده و در پایان هم چندین رساله و مقاله مثور ذکر شده است: مناظره بین طعام و لباس، رؤیای خواب دیدن و حمام، رساله او صاف شуرا (که در آن از شعرای بزرگ یاد کرده است)، قصه دزد رخت، نامه پشم به ابریشم با عنوان «مکتوبی» که صوف با صفوت به اطلس با نصرت به خط بیاری قلمی فرموده در لباس صاحب البسه<sup>۳۹</sup>. دو نامه دیگر، رساله آرایش نامه، کتاب ده وصل<sup>۴۰</sup>، رساله صد وعظ (این رساله به پیروی از رساله صد پند عیید زاکانی نوشته شده است). رساله مخیل نامه در جنگ صوف و کمخا (این رساله را «مخیط نامه» نیز گفته‌اند)<sup>۴۱</sup> در حدود ۴۵۰ بیت با مطلع:

به‌نام خطاطپوش آموزگار<sup>۴۲</sup>  
که ستار عیب است بر جرم کار



آخرین بخش دیوان البسه، فرهنگ برخی لغات و تعبیرات دیوان البسه است که حدود ۲۵۰ لغت معنا شده است و قریب به اتفاق آنها، اسمی البسه و قماشهاست.  
غزلی که به استقبال از غزل حافظ گفته است، بی مناسبت نیست.  
حافظ در مطلع غزل خویش گوید:

صبر و آرام تواند به من مسکین داد

آنکه رخسار تو را رنگ گل نسرین داد

و نظامالدین قاری این گونه استقبال کرده است:

صوفکی نیز تواند به من مسکین داد

آنکه تشریف تو را خز و زنج رنگین داد

لطف فرمود زمستان قدک رنگین داد

آنکه او رخت سفیدم جهت تابستان

بچه و صندلیم بهر سر و بالین داد

بالش و نطع و نهالی و لحافم بخشید

آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد

تو و روسي و کتان و من و کرباس چو شال

هرکه پوشید بدو بند قبا کایین داد

خوش عروس است به بخلعت تشریفی لیک

فلکش گوی گریبان ز در پروین داد

اینچنین جامه رنگین که خیالم پرداخت

خویشن را به یکی خاص زبون تسكین داد

دست قاری چو به ارمک نرسید از افلاس

(ص ۷۲)

ابوشکور بلخی از شاعران نیمه اول قرن چهارم هجری که آفرین نامه را بدو نسبت داده‌اند، گوید:

که دشمن درختی است تلخ از نهاد

به دشمن برت مهربانی مباد

اگر چرب و شیرین دهی مرورا

درختی که تلخش بود گوهرا

از او چرب و شیرین نخواهی مزید

همان میوه تلخت آرد پدید

گمان بر که زهر است هرگز مخور<sup>۴۳</sup>

زدشمن گر ایدون که یابی شکر

فردوسی، حماسه‌سرای قرن چهارم و اوایل پنجم (متوفی ۴۱۰ ق) با همین مضمون آورده است:

گرش بر نشانی به باغ بهشت

درختی که تلخ است وی را سرشت

به بیخ انگیین ریزی و شهد ناب

ور از جوی خلدش به هنگام آب

همان میوه تلخ بار آورد

سرانجام گوهر به کار آورد



و مولانا نظامالدین محمود قاری، این مضمون را در مذمت قماشهای قلب آورده و می‌گوید:

قماشی که از تل بود روی آن  
گرش روی دیگر کنی پرنیان  
خشیشی و صوف ارسجیفیش کنی  
بزوی بدرد همه روی وار  
و یا دگمه در به جیش زنی  
بماند از او آستر یادگار<sup>۴۴</sup>

پاره‌ای اصطلاحات و اسمای لباسهایی که هنوز هم در بین بعضی از مردم رواج دارد و قاری در اشعار یا نوشته‌های خود از آنها یاد کرده است:  
- بارانی (لباسی که برای حفظ بدن از باران پوشند).

- آستر:

آن روی باشدم که بود رویش آستر  
آن روی از که جویم و این آستر کجاست  
(ص ۴۷)

بی وجود آستر زان تاب یکتایی نداشت  
کز قرین خود چو قاری بار بهجران برنتافت  
(ص ۵۲)

- آستین:

جامه این لتها که از پوشیدن دشتن گرفت  
فی المثل گر آستین تر یافت دامان برنتافت  
(ص ۵۲)

- اتو (وسیله‌ای که چین و چروک لباس را با آن صاف کنند):

از مفصل جامه واگویی که علت رو نمود  
زانکه می‌آید به درزی از اتو داغش علاج  
(ص ۵۴)

جامه‌ها سربه‌سر از داغ اتو سوخته دل  
جز نپرداخته کرباس که خام است اینجا  
(ص ۴۰)

بالا افکن (روانداز) از قبیل شمد و حرامی.

- متکا: بالش

بر مستندش بنهاده است متکا خورشید  
به هر کجا که مشرف از اوست صدر صدور  
- بریند: سینه‌بند کودکان.



- برد (قماشی است یمنی راه راه):

خرقه را ساقی زیارت کن مجو برد یمن  
نیست هم کم زردکی و ریشه بسحاق را  
(ص ۳۸)

- برقع: روی پوش.

- بقچه (معروف است):

بیشک آفتاب و بارانی است

بقچه دانست و جامه و ابزار

(ص ۳۴ لغز در صفت میان‌بند)

از پوشیم به تاب و ببندم ز پیش‌بند

تا آن ز بقچه که واين از میان کیست

(ص ۴۵)

- پُرُز (خواب جامه).

- پیرهن:

جز قبا و پیرهن نبود به عالم یار و دست  
تن درون پوستین باشد بسان مغز و پوست  
(ص ۵۳)

- پیش‌بند:

(از پوشی ام به تاب و به بندم ز پیش‌بند)  
تا آن ز بقچه که واين از میان کیست  
(ص ۴۵)

- تبان (جامه درونی و زیر‌جامه کشتی گیران، <sup>تُنکه</sup>).

- حاجیم (پلاسینه‌ای است انفس از گلیم):

چشمم آندم که سراویل به پایم نبود  
به ره پاچه تبان نگران خواهد بود  
(جُل (پلاس)).

- چادر (مطلق سرپوش).



## - چارشب (چادرشب):

گاه گردد سپیچ سر در شب  
ور بود چارشب مداش عار  
(ص ۳۴)

گویا رسم بوده که دور سر می پیچیدند.

## - چادرشب:

بهر چادرشب از بر مهتاب  
نواند برید کس کرباس  
(ص ۸۵)

- چاروق (پاپوشی که زیر آن از پوست و روی آن از ریسمان است).

## - چپر (آلاچیق):

از کوک باید چپر و زپوستین بره سپر  
ناوک سرمای قوسی کان به تنها می رسد  
(ص ۶۹)

## - چکمه:

چه می بری زره از چکمه دور و ما را  
در این مقام که ماییم زیر و بالا نیست  
(ص ۴۸)

نازکان کاین موزه برجسته بر پا می کنند  
چکمه را بهر تنعم زیر و بالا می کنند  
(ص ۵۸)

- حریر (آنچه از ابریشم پخته باشد):

بر حریر تنت عنبری و کافوری  
دو خادمند یکی عنبر و یکی کافور  
(ص ۳۲)

## - خرسک (قالی خرسک):

ای تکلتو به کفل پوش چو روزی بررسی  
خدمات جل خرسک برسان ایشان را  
(ص ۳۷)



درز: سوزن به درز روسی و والا و بیت کرد (?)  
 عمری به سر دوید و به آخر محل یافت  
 (ص ۵۱)

#### - دسمال (مخفف دستمال):

لیک دور است از تمیز و وقار  
 کار دسمال از او همی آید  
 نغز در صفت میانبند) (۳۵)

#### - دکمه:

شاه کمخا از سجیف و یقه دارد تخت و تاج  
 از برای دکمه‌اش دریا فرستد در خراج  
 (ص ۵۴)

#### - سریقه:

یکی به سرت ارتاد و یک به سان ولی است  
 به جیب سریقه در پرده اگر پا بر جای  
 (ص ۴۸)

#### - سجیف:

تریز جامه عمرت سجیف سرمد باد  
 به درز آن عدد بخیه‌ها سنن و شهور  
 (ص ۳۴)

قاری نو است شعر تو همچون سجیف صدف و اشعار خلق جمله چو مدفون مکرر است  
 (ص ۵۰)

#### - سندل (کفش).

#### - شال (معروف است):

کرباس شال بین که میان توى صوف شد  
 یارب مباد آنکه گدایی معابر شود  
 (ص ۵۶)

#### - شلوار:

قالبک زن چون رخ والا منقش می‌کند  
 بهر شلوار زرافشان خاطرم خوش می‌کند  
 (ص ۵۷)



- ترحمن کن بر آن کس ای ملبس  
که او شلوار، خود در پا ندارد  
(ص ۶۴)
- شمد (احرامی).  
شمله (دوش انداز و احرامی که روی لحاف افکنند).  
- عرقچین:
- صد عرقچین فدای طایفه باد  
هیچ از قالیش نیاید یاد  
(ص ۵۵)
- علاقه بند (قراز).  
قز (غز) گژ، کج، ابریشم نایخته:  
آنکه کژ را نهاده بر بالا  
پنه با قز به جفت هم رفتند
- قطیفه (گلایم و احرامی و مخمل):  
قطیفه از شرف است آفتاب رخت ولی  
به یمن رخت شهان گشت در جهان مشهور  
(ص ۳۳)
- قماش (امتعه و کالا که پوشیدن و گستردن راست):  
آفرین بر شعریاف طبع قاری کو به شعر  
از همه جنس و قماش معنوی در بار داشت  
(ص ۴۳)
- از فارس متاع برد تاجر  
وز یزد قماش دیگر آورد  
(ص ۶۹)
- کرباس:  
بنای جبه کرباس سست بنیاد است  
بیار صوف که بنیاد پنه بر باد است  
(ص ۴۰)



## - کرباس و کفن:

ز دنیا می‌رود قاری چو کرباس کفن ساده  
ولیکن شعر رنگینش بماند تا جهان باشد  
- کلوته: کلاه بنددار که بند آن از زیر گلو بندند.

## - گیوه:

دستارها دیگر همه با گیوه‌ها رود  
وین کبر و ناز جمله زسرها به در شود  
(ص ۵۶)

## - مقنعه:

مرد کز بستن دستار خود آمد عاجز  
چون زنان مقنعه حالی به سرش باید کرد  
(ص ۷۸)

رخت در خانه چون زنان شویند  
بر سرش می‌کنند مقنعه‌وار  
(ص ۳۵، نفر در صفت میان‌بند)

## - نهالی (تشک):

تا نهالی و لحافت نبود چندین دست  
در وثاقت شب سرما منشان مهمان را  
(ص ۳۷)

## پی‌نوشت‌ها

۱. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، ص ۲۲۲ هنگامی که پدرس سید محمد اشرف به حکومت موضعی از متعلقات لاہور اختصاص داشت، با کفار جنگی پیش آمد و میر عبدالواحد هم همراه پدر بود و در آن معارکه در سنه ۱۱۳۴ هجری کش جام شهادت گردید (نتایج الافکار گوپا موى، ص ۷۴۸).
۲. حسن خان، نواب صدیق، تذکرة شمع انجم، مطبع شاهجهانی، هندوستان، هوپال، ۱۲۹۳ه، ص ۱۶۱.
۳. همان.
۴. همان.
۵. زلایی = زولیا.
۶. گوپا موى، قارت اللہ، تذکرة نتایج الافکار، به اهتمام اردشیر خاضع، چاپخانه سلطانی بمبئی، ۱۳۳۶، ص ۷۴۸.
۷. دیوانالبیه، ص ۹۰.
۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی.
۹. خیامپور، فرهنگ سخنواران.



۱۰. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ص ۲۲۲.
۱۱. براون معاصران قاری را چنین یاد کرده است: قاسم انوار (متوفی ۸۳۷ ق)، خواجه عصمت بخارایی (متوفی ۸۲۹ ق)، کاتبی (متوفی ۸۳۷ ق)، خیالی بخارایی (متوفی ۸۵۰ ق)، امیر شاهی (متوفی ۸۵۷ ق)، شیخ آذری (متوفی ۸۶۶ ق) نک: از سعدی تا جامی، ص ۴۷۱-۴۷۰.
۱۲. این شاعران عبارتند از: فردوسی، عطار، نظامی، انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی، سنای غزنوی، عماد فقیه، عراقی، اوحدی، کمال الدین اسماعیلی، مغربی، ابن یمین، نزاری، امیر خسرو دهلوی، جلال عضد، خواجهی کرمانی، سلمان ساوجی، حافظ، کمال خجندی، عیید زاکانی، همام تبریزی، سعدی، جمال الدین عبدالرزاق، شاه نعمت الله ولی، امیر حسن دهلوی، کاتبی، ناصر نجاري، جلال طیب.
۱۳. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات، ج ۴، ص ۱۹۸.
۱۴. قاری، مولانا محمد نظام، *دیوان البسه*، ص ۷۴.
۱۵. همان، ص ۷۶.
۱۶. همان، ص ۶۵.
۱۷. همان، ص ۶۴.
۱۸. قاری، مولانا محمد نظام، *دیوان البسه*، ص ۶۱.
۱۹. همان، ص ۵۸.
۲۰. همان، ص ۷.
۲۱. همان، ص ۱۱.
۲۲. همان، ص ۱۶.
۲۳. همان، ص ۲۰.
۲۴. در غزلیات خواجهی کرمانی، غزل ۹۳ مطلع غزل چنین آمده است:  
 «آن خط شب مثال که برخور نوشته‌اند یارب چه دلفرب و چه درخور نوشته‌اند»  
 (دیوان خواجه به سعی و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، پاژنگ، ۱۳۶۹، ص ۴۱۷).  
 ۲۵. دیوان حافظ، ص ۴، ب ۱۸.  
 ۲۶. همان، ص ۱، ب ۱۸.
۲۷. دیوان کمال الدین مسعود خجندی، به اهتمام ک. شیدفر، آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۷۵، ص ۱۷.  
 ۲۸. دیوان حافظ، ص ۱۸، ب ۱۸.
۲۹. کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، ص ۹۹ (غزلیات).
۳۰. دیوان حافظ، ص ۲۴، ب ۱۲.
۳۱. دیوان حافظ، ص ۱۷، ب ۲۱.
۳۲. دیوان حافظ، ص ۱۴، ب ۵.
۳۳. دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، به کوشش م. درویش، انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۱۰۵.  
 ۳۴. کلیات سعدی، فروعی، ص ۸۸ (غزلیات).
۳۵. همان، ص ۹۸ (غزلیات).
۳۶. کلیات سلمان ساوجی، ص ۶۰.
۳۷. دیوان جلال الدین عضد یزدی، به کوشش احمد کرمی، ص ۲۶.  
 ۳۸. در دیوان جمال الدین عبدالرزاق دیده نشد.



۳۹. آغاز این مکتوب چنین است: سلامی خرم‌تر از گلستان کمخا و خوشبوتر از جیب پرمشک و عیبر دیبا، به آستر والا و قد اعلای «زینه النساء» آن آینه هر ملبس بانوی اطلس، دام ستره و زید عطره، ... .
۴۰. آغاز این رساله چنین است: «الحمد لله الذي أبصنا آثار الدين واليقين وصلى الله على محمد والآله وصحبه أجمعين. هذه رساله موسومه به «دھ وصل» في الابسه و الاقيمشه من تاليفات العبد الضعيف محمود بن امير احمد المدعو بنظام القاري كسامه ... لباس التقوى و البسه ... لباس العلم و الفتوى» (ص ۱۵۷).
۴۱. براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، از سعدی تا جامی، ص ۴۶.
۴۲. دیوان البسه، ص ۱۷۲.
۴۳. شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، تصحیح محمود مدبری، ص ۹۹
۴۴. دیوان البسه، ص ۱۹۳.

### منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده آذر، نیمة دوم، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی)، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۷.
- جمال‌الدین عبدالرزاقد، محمد، دیوان کامل، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان اشعار، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران، جاویدان، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.
- خجندی، کمال‌الدین مسعود، دیوان اشعار، به اهتمام ک. شیدفر، آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۷۵.
- خواجهی کرمانی، کمال‌الدین محمود، دیوان اشعار، به اهتمام احمد سهیلی، تهران، پازنگ، ۱۳۶۹.
- خیامپور، فرهنگ سخنوران.
- رازی، امین‌احمد، تذکرہ هفت اقلیم، تصحیح سید محمدرضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- ساوجی، سلمان، کلیات، به تصحیح عباسعلی وفایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶.
- سعدی، مصلح‌الدین، کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، نشر محمد، بی‌تا، بی‌جا.
- صفا، ذیح... تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)، ترجمه بهرام مقدمی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۹.
- عضد یزدی، جلال‌الدین، دیوان اشعار، به کوشش احمد کرمی، تهران، تلار کتاب، ۱۳۶۶.
- قاری، مولانا محمد نظام، دیوان البسه، به اهتمام محمد مشیری، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۹.
- مدبری، محمود، شاعران بی دیوان، تهران، نشر پانوس، ۱۳۷۰.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- نواب، صدیق حسن خان، شمع انجمن، هند، مطبع شاهجهانی بهوپال، ۱۲۹۳ق.